

## تأثیر آنتون چخوف بر ادبیات معاصر ایران

جان‌الله کریمی مطهر

استادیار دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران

### چکیده

مقایسه آثار نویسندگان مختلف زمینه درک و فهم عمیق‌تر آنها را فراهم می‌نماید. در مقاله حاضر، ضمن اشاره به سابقه و قدمت ارتباطات ادبی ایران و روسیه، نقش و تأثیر آنتون چخوف بر نویسندگان معاصر ایران، بخصوص بر صادق هدایت، همچنین داستان‌کاشانکای چخوف و سگ و لگرد هدایت بررسی و مقایسه شده و به شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها اشاره شده است. اگر چه داستان‌کاشانکای چخوف موجب پیدایش داستان سگ و لگرد هدایت شده است و در توصیف‌های هنری آنها هم شباهت‌های زیادی دیده می‌شود، ولی هدایت، با دیدگاه و جهان‌بینی دیگری زندگی سگ را وصف نموده است. در مقاله تفاوت‌های جهان‌بینی دو نویسنده هم آورده شده است.

### کلیدواژه

مقایسه، چخوف، هدایت، کاشانکا، سگ و لگرد

### مقدمه

بررسی تطبیقی آثار ادبی، امکان آشنایی با ویژگی‌های سیر نویسندگی هنرمندان را فراهم می‌آورد، ما را با تحولات موضوع، سیماها و مسائل مختلف دیگر آشنا می‌کند، همچنین نقش و جایگاه این تغییرات را در آثار مختلف نشان می‌دهد. مقایسه آثار نویسندگان مختلف زمینه درک و نفوذ عمیق‌تر در ویژگی‌های هنری و عقیدتی آثار ادبی را پیش رو می‌نهد. مرحوم دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، در کتاب نقد ادبی، می‌نویسد:

«باری تحقیق و پژوهش در ادب تطبیقی، گذشته از فواید دیگر، شناخت علل و اسباب واقعی تحولات ادبی را که در معانی و اسالیب مختلف حاصل می‌شود آسان می‌کند و آن محدودیتی را که برای محقق و نقاد، به سبب حصر نظر در تحقیق ادب قومی و ملی حاصل می‌شود و او را از ادراک بسی دقایق محروم می‌دارد، تا حدی رفع می‌کند و از بین می‌برد.» ایشان در ادامه اضافه می‌کنند: «چنانکه فهم و نقد درست و دقیق ادب قدیم بعد از اسلام ما نیز بدون توجه به روابط و مناسباتی که بین ادب فارسی و عربی هست امکان نخواهد داشت و در نقد و شناخت ادب معاصر نیز توجه به تأثیر و نفوذی که ادب اروپایی در ادب فارسی داشته است ضروریست» (زرین‌کوب ۱۳۷۸، ص ۱۲۷).

### بحث و بررسی

تاریخ ارتباطات ادبی ایران و روسیه به بیش از صد سال پیش بر می‌گردد. این ارتباطات موجب غنای ادبی و فرهنگی بیشتر دو کشور گردیده است و خوانندگان ایران و روسیه امکان آشنایی با آثار برجسته دو کشور را پیدا کرده‌اند. اگر امروز ما ایرانیان آثار نویسندگان برجسته روسیه، مانند پوشکین<sup>۱</sup>، تورگنف<sup>۲</sup>، داستایفسکی<sup>۳</sup>، تالستوی<sup>۴</sup> و چخوف<sup>۵</sup> را به زبان فارسی می‌خوانیم، نویسندگان و خوانندگان روسی هم از مدت‌ها قبل، حتی حدود صد سال زودتر از ما، با شاهکارهای ادبیات فارسی به زبان خودشان آشنا شده‌اند.

در میان نویسندگان روسی، آثار آنتون چخوف<sup>۶</sup> بیش از دیگران مورد توجه نویسندگان و خوانندگان ایرانی قرار گرفته است. بسیاری از نویسندگان و مترجمان ایرانی، ضمن ترجمه آثار او، هنر نویسندگی خود را، به‌خصوص در زمینه داستان‌های کوتاه، تقویت می‌کردند. در این فرصت، داستان کاشانکا<sup>۷</sup> اثر آنتون چخوف و سگ ولگرد

1) Pushkin

2) Turgenev

3) Dostoyevsky

4) Tolstoy

5) Chekov

6) Anton Chekov

(۷) بیست و یکم ژانویه سال ۱۹۰۰ چخوف در مورد این داستان به روسالیمو (Rossolima)، رئیس بخش تربیت «انجمن آموزگاران» نوشت: «آن چیزهایی از کارهایم که به درد بچه‌ها می‌خورد، دو داستان از زندگی سگ است، آنها را با پست سفارشی برایتان می‌فرستم. به نظرم می‌رسد که چیز دیگری در این زمینه ندارم. ... کلاً نمی‌توانم برای بچه‌ها بنویسم ... به اصطلاح ادبیات کودکان را دوست ندارم و قبولش هم ندارم. همان چیزهایی را که به درد بزرگ‌ترها می‌خورد باید به بچه‌ها داد. اندرسون (Anderson) و گوگول (Gogol) را بچه‌ها هم مثل بزرگ‌ترها با علاقه می‌خوانند. نباید برای بچه‌ها نوشت، بلکه باید از میان آن آثاری که برای بزرگ‌ترها نوشته

اثر صادق هدایت<sup>۱</sup> برای بررسی و تطبیق انتخاب شده است.

علت انتخاب آثار این دو نویسنده برای مقایسه این است که شهرت هدایت هم مانند چخوف در داستان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی است و دیگر این که محتوای این دو داستان شباهت زیادی با هم دارند. علاوه بر موارد فوق، هدایت از دوستداران ادبیات روسی بود و یکی از اولین مترجمان آثار آنتون چخوف به زبان فارسی است. علاقه به ادبیات روسی در اوایل سال‌های ۳۰ در او پدید آمد و او تا آخر زندگی‌اش آن را حفظ کرد. نویسنده روسی مورد علاقه هدایت چخوف بود. چخوف تأثیر زیادی بر او گذاشت. عزیز دولت‌آبادی می‌نویسد: «هدایت در میان نویسندگان خارجی بیش از همه چخوف، داستایفسکی و ... را دوست داشت و به اندیشه‌های آنها احترام می‌گذاشت و در پایان زندگی خود قصد داشت زبان روسی را یاد بگیرد (دولت‌آبادی، بی‌تا، ص ۱۰۸).

تأثیر چخوف در سیر گسترش موضوع داستان هدایت، همچنین در چگونگی توصیف سیماها، به خوبی مشخص است.

پس از خواندن داستان سگ ولگرد این احساس به خواننده دست می‌دهد که هدایت قبل از نوشتن داستان خود با ترجمه کاشتانکای چخوف آشنا بوده است. کاشتانکارا نخستین بار عبدالرحمن علوی در سال ۱۳۳۷ به فارسی ترجمه کرد ولی سگ ولگرد را هدایت در سال ۱۳۲۲ نوشت. یعنی ۱۵ سال قبل از ترجمه کاشتانکابه زبان فارسی. با این حال، هدایت مدت زیادی از زندگی خود را در غرب گذراند و حتی بعضی از آثارش در برلین منتشر شد. کاشتانکای چخوف هم در زمان حیات نویسنده به زبان‌های اروپایی ترجمه شد. برای مثال در سال ۱۹۰۳ فورنرف<sup>۲</sup> آن را به زبان آلمانی برگرداند. همه اینها و شباهت بسیار زیاد این دو داستان، ما را وادار می‌کند تا حدس بزنیم که هدایت با ترجمه

→ شده است، چیزهایی برای بچه‌ها انتخاب نمود ... توانایی انتخاب دارو و تعیین مقدارش بهتر و درست‌تر است تا این که سعی شود برای مریض، فقط به‌خاطر این که او بچه است، یک داروی مخصوص بسازیم» (آنتون چخوف ۱۹۵۷، صص ۳۸۸-۳۸۹).

۱) روزنیفلد (Rosenfeld)، شرق‌شناس معاصر روسی، در مقاله «آنتون چخوف و ادبیات معاصر فارسی» می‌نویسد: «اولین ترجمه‌های آثار چخوف به زبان فارسی در اوایل سال‌های ۳۰ به دست صادق هدایت انجام گرفت. این آثار انگور فرهنگی و مشاور مخفی بودند، که از زبان فرانسه ترجمه شدند (روزنیفلد ۱۹۵۸، صص ۷۲-۷۴).

آلمانی یا فرانسوی این داستان آشنا بوده است.

شبهات موضوعی این دو داستان آن قدر زیاد است که عبدالرحمن علوی، مترجم کاشتانکا، ترجمه خود را سگ ولگرد نامگذاری کرد. به نظر می‌رسد که او هم متوجه شبهات خارق العاده این دو اثر شده بود.

همان طور که قبلاً اشاره شد، موضوع داستان هدایت و چخوف بسیار شبیه به هم‌اند. هر دو داستان راجع به سگی است که صاحب خود را گم کرده. هم هدایت و هم چخوف سرگذشت بعد از گم شدن سگ، همچنین احساسات و افکار درونی سگ را هنرمندانه وصف می‌کنند. نکته بسیار جالب توجه در اینجاست که در این توصیف‌ها، یعنی در وصف افکار و احساسات سگ، شبهات‌های بسیار زیادی در دو داستان دیده می‌شود. البته توصیف‌ها، در هر یک از دو داستان، ویژگی‌های مخصوص به خود را دارد، که به خصوصیات ملی، مذهبی و فرهنگی جامعه نویسنده بر می‌گردد. همچنین در پایان داستان‌ها هم تفاوت‌هایی دیده می‌شود، که بیانگر جهان‌بینی نویسندگان آنها است (در جای خود به این مسئله می‌پردازیم).

در این مقاله سعی شده است که به اجمال متن دو داستان بررسی و مقایسه شود. هر دو داستان با گم شدن سگ شروع می‌شود. وقایع اطراف، توجه سگ‌ها را به خود جلب می‌کند. آنها صاحب خود را فراموش می‌کنند و سرگرم ماجراجویی می‌شوند. پس از این که حوادث اطراف پایان می‌یابد، سگ‌ها به دنبال جای قبلی، یعنی جایی که در آنجا صاحب خود را ترک کردند، بر می‌گردند. ولی صاحب خود را پیدا نمی‌کنند و در جستجوی او به این طرف و آن طرف می‌روند. مشابهت‌های زیادی در توصیف این جستجو در دو داستان وجود دارد.

چخوف: «ناچار به محلی برگشت که ارباب را گذاشته و به دنبال هنگ رفته بود، ولی افسوس، نجار آنجا نبود، درست مثل این که زمین دهان باز کرده و ارباب را در خود فرو برده باشد، اثری از او نبود. کاشتانکا به بو کردن پیاده‌رو پرداخت، شاید بتواند رد پای ارباب را پیدا کند. متأسفانه قبلاً شخصی با گالش‌های تازه از آنجا گذشته بود. اکنون بوی تند کائوچو تمام بوهای ضعیف دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده و چیزی را نمی‌شد تشخیص داد. کاشتانکا به جلو و عقب دوید ولی ارباب خویش را پیدا نکرد» (چخوف ۱۹۸۵، ص ۴۳۱).

هدایت: «پات، گیج و منگ و خسته، اما سبک و راحت، همین که به خودش آمد، به جستجوی صاحبش رفت. در چندین پس‌کوچه بوی رقیقی از او مانده بود. همه را سرکشی کرد، و به فاصله‌های معینی از خودش نشانه گذاشت، تا خرابه بیرون آبادی رفت، دوباره برگشت، چون پات پی برد که صاحبش به میدان برگشته، و از آنجا بوی ضعیف او داخل بوهای دیگر گم شد.» (هدایت ۱۳۷۹، صص ۴۴-۴۵).

کاشتانکای چخوف در ابتدا، پس از گم شدن، سرما و گرسنگی می‌کشد و از مردم بی‌توجهی می‌بیند. چخوف در داستان خود این حالت را به این صورت وصف می‌کند: «از کنار کاشتانکا گروه بی‌شمار مشتریان ناشناس، در حالی که جلوی دید او را گرفته و هولش می‌دادند، بدون توقف، در حرکت بودند... مشتریان به سرعت می‌گذشتند و هیچ متوجه کاشتانکا نمی‌شدند. هنگامی که هوا به کلی تاریک شد، ترس و وحشت فراوانی کاشتانکا را فرا گرفت. او خود را به در یکی از خانه‌ها نزدیک کرد و سخت به گریه افتاد» (چخوف، همان، ص ۴۳۲).

کاشتانکا، پس از تحمل سرما و گرسنگی اولیه، صاحب جدید پیدا می‌کند و از او محبت می‌بیند. اما، با این وصف، همیشه از زندگی گذشته خود یاد می‌کند و آن را با زندگی جدیدش مقایسه می‌کند. گرچه زندگی جدیدش مزیت‌های فراوانی هم داشت ولی او حسرت زندگی گذشته خود را می‌خورد: «در اتاق ناشناس بوی چیزی به مشام نمی‌رسد و حال این که اتاق نجار را همیشه مهبی فرا گرفته بود و بوی مطبوع سریشم و خاک‌اره شامه را تحریک می‌کرد. در مقابل این معایب، مزیتی که مرد ناشناس بر نجار دارد این است که او غذا زیاد می‌دهد و الحق هم باید در این باره از او متشکر بود. به علاوه، هنگامی که کاشتانکا روبه‌روی او نشست و با کمال محبت او را می‌نگریست، برخلاف نجار، ناشناس حتی یک بار هم او را تهدید نکرد» (چخوف، همان، ص ۴۳۳).

چخوف سپس خاطرات زندگی گذشته او را وصف می‌کند: «او، لوکا الکساندریچ<sup>۱</sup> و پسرش فدیوشکا<sup>۲</sup> و خوابگاه راحت زیر دستگاه نجاری را به خاطر آورد. به یاد آورد که چطور در شب‌های دراز زمستان، هنگامی که نجار مشغول رنده کردن یا خواندن روزنامه با صدای بلند بود، فدیوشکا با او بازی می‌کرد... هر قدر این خاطرات بهتر و واضح‌تر به

یادش می‌آمد، بیشتر غمگین می‌شد» (چخوف، همان، ص ۴۳۴).

پس از این در داستان یادآوری می‌شود که کاشتانکا با زندگی جدید خود عادت می‌کند: «یک ماه گذشت. کاشتانکا به غذای خوشمزه‌ای که هر روز به او می‌دادند و نامی که روی او گذاشته بودند - تتکا - عادت کرد. با مرد ناشناس و معاشران جدید خو گرفت.» سپس چخوف اضافه می‌کند: «غذا و نمایش، روزها را دلچسب و فریبنده می‌کرد ولی شب‌ها در غم و اندوه سپری می‌شد» (چخوف، همان، صص ۴۳۸-۴۳۹).

اما گرچه در ابتدا به سگ داستان هدایت مهربانی می‌شود («یک نفر که نان زیر بغلش بود به او گفت بیا... بیا! صدای او چقدر به گوشش غریب آمد و یک تکه نان گرم برای او انداخت. پات هم پس از اندکی تردید نان را خورد و دمش را برای او جنبانید. آن شخص نان را روی سکوی دکان گذاشت. با ترس و احتیاط دستی روی سر پات کشید. بعد با هر دو دست قلاده او را باز کرد» (هدایت، همان، صص ۴۵-۴۶))، اما پس از این پات محبت چندانی از مردم نمی‌بیند. او، بر عکس کاشتانکا، دارای صاحب جدید نمی‌شود و ولگرد می‌شود و زندگی خود را در کوچه‌ها و خرابه‌ها می‌گذراند. اما همه مواردی که در مورد داستان چخوف ذکر شد، مثل ماجراجویی و گم کردن صاحب خود، جستجوی او، یادآوری خاطرات گذشته، عادت به زندگی جدید و... در داستان هدایت هم دیده می‌شود. در مورد توصیف چگونگی گم شدن سگ‌ها و جستجوی صاحبانشان، قبلاً اشاره کردیم و حالا به بقیه موارد می‌پردازیم.

هدایت هم مانند چخوف می‌گوید که سگ به زندگی جدید خود عادت کرد: «با زندگی جدید خودش سازش پیدا کرده بود. از زندگی گذشته فقط یک مشت حالات مبهم و محو و بعضی بوها برایش باقی مانده بود و هر وقت به او خیلی سخت می‌گذشت، در این بهشت گمشده خود یک نوع تسلیت و راه فرار پیدا می‌کرد و بی اختیار خاطرات آن زمان جلوی مجسم می‌شد» (هدایت، همان، ص ۴۶). پات هم مانند کاشتانکا، گرچه با زندگی جدید خود خو گرفته بود ولی همیشه زندگی گذشته را به خاطر می‌آورد و حسرت آن را می‌خورد: «در ته باغ دنبال او (پسر صاحب) می‌دوید، پارس می‌کرد، لباسش را دندان می‌گرفت. مخصوصاً نوازش‌هایی که صاحبش از او می‌کرد، قندهایی که از دست او خورده بود هیچ وقت فراموش نمی‌کرد، ولی پسر صاحبش را بیشتر دوست داشت، چون هم‌بازیش بود و هیچ وقت او را نمی‌زد»

هدایت، همان، ص ۴۳). سگ‌ها در هر دو داستان صاحب و پسر او و بازی‌هایی را که با آنها می‌کردند به خاطر می‌آورند. به این ترتیب، می‌بینیم که حتی در جزئیات بعضی از توصیف‌ها هم در هر دو داستان مشابهت‌هایی دیده می‌شود: هر دو سگ صاحب داشتند و صاحبانشان هم دارای پسری بودند که با سگ‌ها بازی می‌کردند.

پایان دو داستان متفاوت است و مقایسه آنها بسیار جالب. در اثر چخوف، در شب نمایش، صاحب کاشتانکا و فرزندش او را می‌بینند و متوجه می‌شوند که این سگ آنها کاشتانکا است. با نام سابق او - کاشتانکا - او را صدا می‌زنند و سگ صاحب سابق خود و فرزندش را به خاطر می‌آورد و از روی صحنه نمایش به سوی آنها می‌پرد: «سوتی در فضای دهلیز طنین‌انداز شد، دو صدا، یکی مردانه و دیگری بچه‌گانه، فریاد کردند: کاشتانکا! کاشتانکا! تتکا یکه‌ای خورد و با کنجکاوای به جای آن دو صدا نگریست... او آنها را شناخت و در یک چشم بر هم زدن خود را از صندلی به روی شن‌ها انداخت و با غریب و زوزه‌ای مسرت‌آمیز به سوی آنها دویدن گرفت... هنوز نیم ساعت نگذشته بود که کاشتانکا در کوچه به دنبال صاحبان قدیمی خود، که بوی سریشم از آنها به مشام می‌رسید، می‌رفت» (چخوف، همان، ص ۴۴۸). همان‌طور که می‌بینید، داستان چخوف دارای پایان خوبی است. چخوف را شاید به نوعی بتوان آخرین نویسنده رئالیسم انتقادی قرن ۱۹ روسیه نامید. او کوله‌بار سنگین تجارب نویسنده‌گان عصر طلایی ادبیات روسیه (قرن ۱۹) را به دوش می‌کشد. او در ابتدای دوران نویسندگی خود با طنز و در اواخر با جدیت بیشتر در آثار خود نقایص انسان و جامعه اطراف او را به تصویر کشید. آثارش مملو از طنز و انتقاد به نقایص جامعه بشری است، ولی با وجود این، عشق به مردم، اعتقاد به نیروی آنها و امید به آینده بهتر هم در آثارش حس می‌شود. این خوش‌بینی و امید به آینده بهتر، که مخصوص اکثر آثار اوست، در اینجا هم به روشنی دیده می‌شود.

اما پایان داستان هدایت به گونه دیگری است: «در همین وقت یکی از اتومبیل‌ها با سر و صدا و گرد و خاک وارد میدان ورامین شد. مردی از اتومبیل پیاده شد، به طرف پات رفت، دستی روی سر حیوان کشید. این مرد صاحب پات نبود... آن مرد تکه‌های نان را به ماست آلوده می‌کرد و جلو او می‌انداخت... آن مرد باز هم دستی روی سر او کشید و بعد از گردش مختصری که دور میدان کرد، رفت در یکی از اتومبیل‌ها که پات می‌شناخت

نشست... یکمرتبه اتومبیل میان گرد و غبار به راه افتاد. پات هم بی درنگ دنبال اتومبیل شروع به دویدن کرد... او اشتباه کرده بود، علاوه بر این که به اتومبیل نمی‌رسید، ناتوان و شکسته شده بود... با سر خمیده به زحمت خودش را از کنار جاده کشید و رفت در یک جوی کنار کشتزار، ... حس کرد که دیگر از اینجا نمی‌تواند تکان بخورد... نزدیک غروب سه کلاغ گرسنه بالای سر پات پرواز می‌کردند، ... این سه کلاغ برای درآوردن چشم میشی پات آمده بودند» (هدایت، همان، صص ۴۷-۴۹).

### نتیجه‌گیری

همان‌طور که مشاهده شد، در توصیف لحظات مختلف زندگی سگ، شباهت بسیار زیادی در دو داستان وجود دارد. اما پایان داستان هدایت کاملاً بر عکس پایان داستان چخوف است. پایان داستان هدایت سرشار از ناامیدی است. سگ نه‌تنها صاحب خود را نمی‌یابد، نه‌تنها صاحب جدید - چه خوب چه بد - پیدا نمی‌کند، بلکه می‌میرد. نوامیدی، که مختص اکثر داستان‌های هدایت است، در جمله‌های پایانی داستان هدایت حس می‌شود. همین، فرق عمده هدایت با چخوف است. گرچه در بسیاری از آثار چخوف هم قهرمانان در پایان می‌میرند، ولی در خوش‌بینی و امیدواری آثارش شکی نیست.

در اینجا سعی شد، بر اساس متن دو داستان، شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها نشان داده شود. این مقایسه در درک درست‌تر و عمیق‌تر این آثار کمک می‌کند و هیچ‌هم از ارزش هنری آنها و نویسندگان‌شان نمی‌کاهد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، اگر هم تصور ما درست باشد و داستان کاشانکای چخوف موجب پیدایش داستان سگ و لگردد هدایت شده باشد، ولی می‌بینیم که او با دیدگاه و جهان‌بینی دیگری زندگی سگ را وصف کرده است.

پرداختن به موضوعی که قبلاً نویسنده دیگری به آن پرداخته است، روشی متداول در ادبیات است. بسیاری از نویسندگان بزرگ به این روش روی آورده و نظر خود را در باب مسائلی که در آثار نویسندگان دیگر مطرح شده است بیان کرده‌اند. ولادیمیر بارسیویچ کاتایف<sup>۱</sup> در کتاب ارتباطات ادبی چخوف می‌نویسد: «چخوف در داستان‌های سه

1) Vladimir Borisovich Katayev



سال و دوئل به صورت غیر مستقیم با داستان آهنگ کرتز لاف تالستوی مناظره می‌کند» (کاتایف ۱۹۸۹، ص ۷۱). تالستوی در این اثر موضع خود را در مورد خانواده، ازدواج، و خوشبختی خانوادگی بیان می‌کند. چخوف هم در آثار نام‌برده به مسأله ازدواج و خانواده می‌پردازد و نظر دیگری را در آثار خود پیش می‌کشد که با نظر تالستوی متفاوت است و به نوعی می‌توان گفت که داستان‌های فوق پاسخی به دیدگاه و نظر تالستوی است که در داستان آهنگ کرتز ارائه شده است.

### منابع

دولت‌آبادی، عزیز، تاریخ تحوّل نو فارسی معاصر، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا، مأخذ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی / گردآورده بر اساس فهرست خانباها مشار، ج اول، تهران، بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۱۳۵۲.  
زرین‌کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸.  
هدایت، صادق، سگک و لگردد، تهران، انتشارات قطره، ۱۳۷۸.

Катаев, В.Б., **Литературные связи Чехова**, М., изд. МГУ, 1989.  
Розенфельд, А.З., **А.П. Чехов и современная персидская литература // Памяти академика, И.Ю. Крачковского**, Л., 1958.  
Чехов, А.П. **Полное собрание сочинений в 30-и томах**, Т.6, М., изд. Наука, 1985.  
Чехов, А.П. **Собрание сочинение в 20-и томах**, Т.12, М., изд. Худ. лит., 1957.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پڙو، شېش گاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی